

«سیاوش اوستا»

فریب بزرگ را نزدیکترین کتر محمد مصدق دوست علی شریعتی تأیید کرد!



چند سال پیش در همین ستون با طرح مسائلی در رابطه با فعال نمودن افکار و اندیشه های علی شریعتی و به کارگیری فرزندان وی مطالبی نوشتیم.

امروزه پس از چند سال نشانه های بازری در میدان سیاسی کشور ظاهر شده است که پیش بینی و اطلاعات و اخبار منتشر شده ما را به ثبوت رسانده است.

سال ۱۹۸۵ طی یک سخنرانی در کلیسای پوخت دوشواری پاریس با عنوان فراتر از شریعتی نخستین پایه های نقد اندیشه ها و تفکرات شریعتی را جانانداخته و چندی پس از آن در همان سال و اندی پیش طی مقالاتی با عنوان بیت امام شیبان و ابوزیسون فیملی بال «از ارتباطات

و تماس های سیداحمد خمینی و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با نزدیکان علی شریعتی جهت فعال نمودن دوباره افکار و اندیشه هایش پرده برداشتیم. اما سال ها گذشت تا این که در پی قدرت گیری محمود احمدی نژاد فرزندان دکتر علی شریعتی پس از سال ها تبعید و پناهنده بودن به ایران رفته و در مساجد و حسینیه ها و انجمن های اسلامی به نطق و سخنرانی های مختلفی بپردازند که تا همین امروز این اقدامات رایج است.

طرح وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در رابطه با فعال نمودن علی شریعتی موجب تحولات فراوانی در کادر حکومتی شد که از شخص آقای علی خامنه ای تا دیگر مقامات امنیتی ایران که سال ها نگاه های انتقادی ریشه ای به علی شریعتی داشتند، به دفاع از او پرداختند، هر چند این دفاعیات موجب نشد تا هر از چندی تلنگرهای هجومی و نقادی به علی شریعتی را در آثار آنها ببینیم.

آقای علی خامنه ای که نزدیکی های بسیار در ظاهر با علی شریعتی داشت از همان سال های پنجاه معتقد بود که او موازی با ساواک کار می کند و شجاعت و گستاخی آن را ندارد که وارد مبارزه تند و انقلابی شود (یادداشتی بر کتاب رسول جعفریان).

در بهار سال ۱۳۶۰ نیز طی مصاحبه ای با مجله سروش آقای خامنه ای به گونه ای دیگر این مسئله را مطرح کرد که طرح این مسئله عامل و اسباب اصلی ترور او توسط گروه فرقان بود که در نتیجه آن ترور، یک دست خود را از دست داد.

آقای خامنه ای در ۲۶ سال پیش شریعتی را عنصری غیر انقلابی اما شورآفرین خوانده و تأکید کرد که امروزه ما نیازمند شعور هستیم نه شور و چون آثار شریعتی شورآفرین ولی آثار مطهری شعورآفرین است، شریعتی را باید فراموش کرد. در پی این مصاحبه با سروش بود که کمیته مرکزی فرقان تصمیم به ترور آقای خامنه ای گرفت.

اما همین چند روز پیش آقای خامنه ای در رابطه با طرح و برنامه سازمان امنیت کشورش به بهانه یادداشتی برای آقای رسول جعفریان نویسنده کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران» اظهار نظرهای تازه ای در رابطه با علی شریعتی نموده است که بخشی از آن در تأیید گفته ها و نوشته های ما است.

از همان چند سال پیش پدیده علی شریعتی را ما به عنوان یک «فریب بزرگ» تحلیل و بررسی کردیم.

بسیاری از نویسندگان و اندیشمندان دیگر ایرانی که مطالبشان بر روی سایت های اینترنتی موجود است، این فریب را به فرانسوی ترجمه کرده و معنای فرانسوی آن را که «شارلاتان» (= فریب دهنده، افسونگر شیرین سخن) می باشد را به کار گرفته اند و شخص آقای خامنه ای در اظهار نظر اخیر خود در رابطه با علی شریعتی همزمان که از فعال کردن افکار و خانواده او دفاع می کند اما گویا از دست نشان دادن و بر فریبکار بودن علی شریعتی صحنه گناشته و تأیید و تأکید می کند:

«... ساواک را درباره خود به طمع بیندازد و در واقع آنها را [فریب] دهد و موفق شد.»

آقای خامنه ای علی شریعتی را فریبکاری می داند که ساواک را فریب داده است اما با بررسی چند هزار برگ اسناد ساواک در رابطه با علی شریعتی نه تنها ما، که

بسیاری از نویسندگان و پژوهشگران داخل کشور ثابت کرده اند که علی شریعتی همواره زیر نظر و مشورت کامل ساواک (اداره سوم و یکم) کار می کرده است که به این مسئله از مشهد تا تهران، با تیمسار بهرامی و شیخان و پس از آن با آقای پرویز ثابتی رئیس اداره سوم و حسین زاده، عطاری پور مشهور (رئیس اداره یکم) مشروحاً توضیحاتی خواهیم داد. اما آقای خامنه ای به عنوان یک دوست بسیار قدیمی علی شریعتی وقتی بر فریبکار بودنش صحنه می گذارد، پس نفی آن را نمی کند که در جایگاه های دیگر مردم و دیگر دوستانش را نیز علی شریعتی فریب می داده است و از سوئی با بررسی کل نوشته

ها گفته های علی شریعتی و اسناد فراوان ساواک «فریبکار» بودن دکتر علی شریعتی بر کسی پوشیده نمی ماند!

امروزه بسیاری از مریدان و هواداران سرسخت علی شریعتی به نقد او نشسته اند. آخرین نوشته بسیار جامع و پژوهشی کار اکبر گنجی است که همین دو هفته پیش نوشته است و طی آن ثابت می کند که علی شریعتی:

-مدافع صیغه و چند همسری بوده است.

-وی هرگز هوادار آزادی نبوده است.

-حقوق بشر را به بازی و سخره گرفته است.

-حجاب زنان را تأیید می کرده و جادر را به عنوان پوشش ملی برای زنان معرفی کرده و در نیایش هایش ضمن باور داشتن به بی شعوری زنان، از خدا می خواسته تا: به زنان ما شعور عطا کن!

-و نیز اکبر گنجی ثابت می کند که علی شریعتی هواخواه جایگزینی حقوق اسلامی و احکام فقهی (یعنی همین ولایت فقیه) بوده است.

جانباخته نازنین مجید شریف نیز که از گروه پنج نفره مجموعه آثار شریعتی بود در سال های هشتاد طی بحث های بسیاری با من در پاریس افسوسگر بودن و فریب دهنده بودن علی شریعتی را گواهی داده و نوع کارهایش را کلاً عوض کرد دیگر هوادار سابق علی شریعتی بود بسان ابراهیم نبوی، امیر رضائی، محمدرضا شریفی نیا، اکبر گنجی، محمود فرجامی، محسن مخملباف و دهها اندیشمند دیگر که به هواداران سابق علی شریعتی تبدیل شدند.

نگاهی به کارنامه سیاسی

محمد مصدق

تحقیق: دکتر جلال متینی

ناگفته نماند که دکتر مصدق، خود نیز چند بار به خطر کمونیسم در ایران تصریح کرده بود که در بخش های پیشین این کتاب از آنها یاد شده است.

-در کتاب های مختلفی که به فارسی و زبان های خارجی در پنجاه سال اخیر در این باب نوشته شده است، برای اجرای این برنامه، از طرح آژاکس امریکا و طرح چکمه انگلستان با شرکت خارجیانی چون کریمیت روزولت، وودهاوس، شوارتسکف و غیره و با همکاری ایرانیانی مانند برادران رشیدیان، برادران بوسکو (؟)، اشرف پهلوی و... نام برده شده است که هر یک نقشی در این کار به عهده داشته اند. شرح مفصل این ماجرا از جمله در کتاب زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران نوشته فؤاد روحانی (ص ۴۳۷-۴۷۲) و کتاب خواب آشفته نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران نوشته دکتر موحد (ص ۷۳-۸۶۲) آمده است.

۲۸ مرداد: حضور «اجامر و اباش» و غیبت «طرفداران مصدق»!

در کودتای دوم، عموماً سخن از اجامر و اباشی است به سرکردگی افرادی مانند شعبان جعفری (شعبان جعفری از روز نهم اسفند ۱۳۳۱ تا بعلاظهر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زندان بوده است، او می گوید روز ۲۸ مرداد در زندان بودم که سخنان ملکه اعتضادی و میراشرفی و سرلشکر زاهدی را از رادیو شنیدم. بعد افسری آمد و گفت: «زاهدی، جعفری رومی خواهد». منو برداشتم بردن بالای شهر بانی، تو اون اتفاق بالا. دیدم زاهدی و اینا همه تو اتاق جمعند و شلوغ و پلوغ، بیا برو... ما رفتیم اونجا و یهو تا رسیدیم زاهدی بغل وا کرد. ما رفتیم تو بغل تیمسار و اونم مارو به ماچ کرد و گفت: «برو، فوری مادر تو ببین». گفتیم: «نه، ما صبر می کنیم تا اعلیحضرت شاه بیاید». گفت: «همین الان برو! مملکت هنوز آروم نشده».

بعده تقاضا و اصرار شعبان جعفری، سرلشکر زاهدی دستور می دهد دوستان شعبان نیز از زندان آزاد شوند و خلاصه رفتم سراغ حسین رضون یخی و احمد عشقی و حاجی محرر و امیر موبور و اونائی که بهشون قول داده بودم که آگه من برم بیرون، شمارو با خودم می برم. حسین رضون یخی همون کسیه که طیب رو با چاقو زده بود و هیجده ماه زندان برایش بریده بودن. طیب واسه خاطر همین با من مخالف شد که چرا من حسین رضون یخی را آوردم بیرون، ناشتم هیجده ماه زندانیشو بکشم. به همچی چیزی.»

شعبان جعفری در پاسخ این سؤال مصاحبه کننده (خانم هما سرشار) که «در کتاب کودتاسازان، در فصل «بازیگران ۲۸ مرداد» درباره حرکت دار و دسته مصطفی زاعی، رمضان یخی، طیب و اینها صحبت می کند. این نوشته با حرف های شما مغایرت دارد. چه جوابی برای این نوشته دارید؟» جواب می دهد: «مزخرف گفته، همه اش چرت و پرت... همون روزی که نوشته دار و دسته حسین رضون یخی از اونجا راه افتادن، حسین تا همون ظهر ۲۸ مرداد تو زندان بود. چند تا از اینارو که اسم برده اینانندان بودن که همینابه من گفتن: «آقا آگه بری بیرون مارم می بری؟» گفتیم: «صدرصد!»

وی پس از آزادی از زندان می گوید: «چون هنوز مملکت آروم نشده بود، اومدیم رفتیم یه خرده اینور و اونور مردمو ساکت کردیم» «همون کاری که همه می کردن ما کردیم». «... ما همه اش تو ماشین سوار بودیم و

به عکس شاه رو گذاشته بودیم رو شیشه اش و داد می زدیم: ایها الناس مملکت آروم شد برین خونه هاتون، برین سر زندگیتون...» «شعبان جعفری، مصاحبه خانم هما سرشار با او، ۱۵۹-۱۶۵» (شعبان بی مخ)، طیب حاج رضائی، امیر موبور، حسین رمضان یخی و عده ای از فواحش در تظاهرات ضد مصدق که کار دولت او را ساختند. به علاوه دکتر مصدق در هر دو کودتا اراقامی را که خارجیان در چند نوبت در اختیار بر گزار کنندگان کودتا قرار داده بودند یاد کرده است.

عموما حضور شعبان بی مخ ها و فواحشی را که با پول آمریکائی ها بسیج شده بودند علت اساسی توفیق کودتای دوم می دانند ولی کسی از حضور طرفداران مصدق برای مقابله با این اجامر و اباش چیزی ننوشته است، در حالی که به یاد داریم در روز سی ام تیر ۱۳۳۱- بی آن که مصدق مردم را برای مبارزه فراخوانده باشد- کاشانی و مکی و

بقائی مردم را از سراسر ایران بسیج کردند و در حالی که فریاد «از جان خود گذشتیم» با خون خود نوشتیم؛ یا مرگ یا مصدق» آنان به آسمان می رسید، نخست وزیری احمد قوام منجر به شکست گردید. سؤال این نیست که آنان در ۲۸ مرداد کجا بودند تا به مقابله با اجامر و اباش و فواحش خود فروخته بر خیزند، چه با جدا شدن کاشانی و مکی و بقائی و دیگر اعضای جبهه ملی از مصدق، سی ام تیر دیگر

تجدید شدنی نبود، ولی مگر در ۱۲ مرداد، در رفاندومی که دکتر مصدق برای انحلال مجلس برگزار کرده بود، فقط متجاوز از صد و پنجاه هزار تن در تهران به انحلال مجلس و تأیید دکتر مصدق رای نداده بودند. سؤال اساسی آن است که آنان- و به قول دکتر مصدق «قاطبه ملت ایران»- در ۲۸ مرداد کجا بودند و چرا به مقابله با اجامر و اباش و فواحش برخاستند؟ به علاوه آیا تکیه طرفداران دکتر مصدق به نقش مهم اجامر و اباش و فواحش در ۲۸ مرداد، از شان و اعتبار دولت ملی مصدق نمی کاهد؟ از سوی دیگر معلوم نیست چرا همه انتقادها در این مورد، متوجه توده ای هاست که از مصدق دفاع نکردند. مگر حزب توده هرگز بی دستور سفارت شوروی در تهران به کاری دست زده بوده است؟

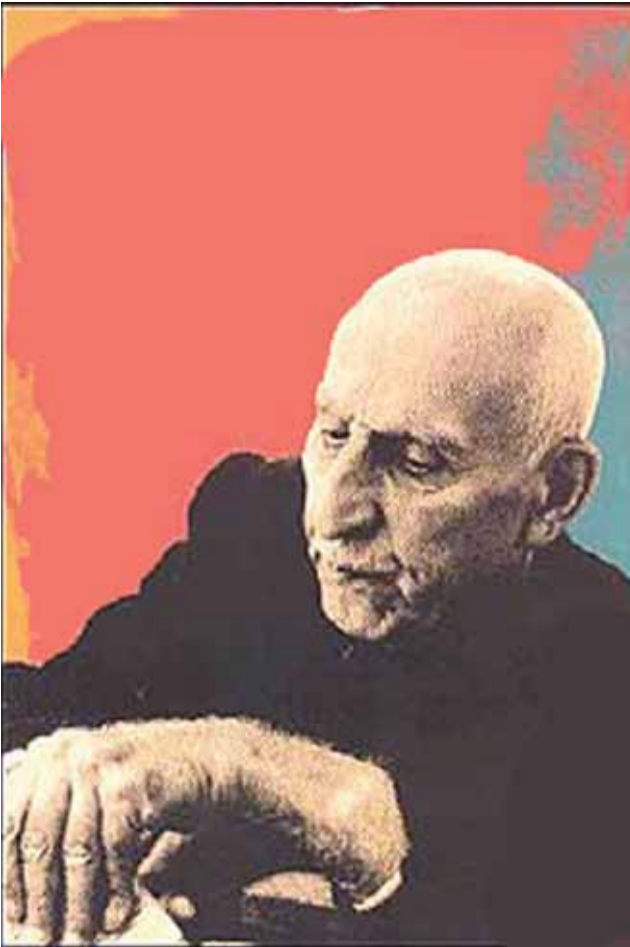
خلیل ملکی: علل و عوامل شکست نهضت

خلیل ملکی از یاران مصدق، که البته در مواردی از اظهار نظر صریح علیه برخی از تصمیمات وی خودداری نکرده است، علل و عوامل شکست نهضت ملی را در مقاله بلندی در زیر پنج عنوان بر شمرده است از جمله:

«بزرگترین اشتباه مصدق آن بود که برای توده ای ها آزادی عمل بیش از حد قائل شد. او می خواست که از این مهره در بازی آمریکا استفاده کند؛ اگر دولت اجازه نمی داد که تمام دیوارها از «آمریکائی به خانه ات بر گرد» و امثال آن پر شود. اگر اجازه نمی داد که «در دانشگاه، کارشناسان آمریکائی و سازمان ملل متحد را... مورد ضرب و شتم قرار دهند»، به علاوه «مطلقاً طلبی و تمامت خواهی [مصدق] ناشی از فقتان واقع بینی بود. مثلاً مبارزه با امپریالیسم جهانی یک ایده آل زیباست، اما متناسب با نیروی محلی ما نیست... ملکی تصمیم به انحلال مجلس شورایی ملی را نیز از جمله عوامل شکست نهضت ملی ذکر کرده است.» (موحد، ۹۵۳/۲).

دو گزارش درباره ۲۸ مرداد از سوی طرفداران مصدق

-از طرف دیگر، ما از روز ۲۸ مرداد دو گزارش مستند در دست داریم یکی



از دکتر صدیقی وزیر کشور دولت دکتر مصدق که در صفحات پیش به آن اشاره کردم و دیگری از حبیبی نماینده مجلس هفدهم که هر دو تا پایان کار در کنار مصدق قرار داشتند. الف: دکتر صدیقی درباره مشاهدات خود در روز ۲۸ مرداد می نویسد: در میدان سپه عده ای از مردم زنده باد شاه می گفتند و شعارهایی بر ضد دولت می دادند و عده ای از پاسبانان با آنان هماهنگی می کردند. در چند جای شهر دسته های دویست سیصد نفری با همکاری افسران و سربازان با کامیون ها و وسائل ارتشی تظاهرات می کردند دسته ای دیگر در حدود سیصد نفر از خیابان باب همایون به مقابل وزارت دادگستری و از آنجا به میدان جلوی وزارت کشور و بازار آمدند. عده ای سر و پا برهنه به دنبال و بیرامون آنها بودند و به نفع شاه شعار می دادند. مقارن ظهر در مقابل وزارت کشور جمعیتی در حدود پانصد نفر تظاهرات می کردند که داخل اداره تبلیغات رفتند و دفتر آن اداره را بیرون ریختند. خبر رسید که جمعی به تلگرافخانه هجوم برده اند. شهردار تهران به من تلفنی گفت که جمعی به شهرداری هجوم آورده اند و سربازان اقدامی نمی کنند. در ساعت ۱۳ خبر دادند که تلگرافخانه و مرکز تلفن کاربرد را اشغال کرده اند. از ساعت یازده و نیم تا ساعت سیزده سه بار تظاهر کنندگان به طرف وزارت کشور آمدند و مأموران، آنان را دور ساختند. دکتر صدیقی در ساعت ۱۴ و ۴۵ دقیقه برای رفتن به خانه دکتر مصدق مسیری طولانی انتخاب می کند. «(تومبیل از خیابان جلیل آباد (خیام) وارد خیابان سپه شد، بعد از خیابان شاهپور و شاهرضا به خیابان پهلوی رسیدیم. مقصود من از اطلاع راه این بود که وضع شهر و مردم را در این خیابان ها ببینم، ولی در مسیر خود به دسته و جماعتی برخوردیم.» در سر پیچ شاهرضا به پهلوی چهل پنجاه نفر تماشاچی اجتماع کرده بودند. وی وقتی به خانه مصدق می رسد، نخست وزیر درباره وضع شهر از او می پرسد، جواب می دهد: «چندان خوب نیست زیرا هر چند عده مخالف قلیل است ولی چون افسران و سربازان با تظاهر کنندگان همکاری می کنند دفع آنان مشکل است...» (صدیقی، ۱۲۲-۱۲۹)

ب: مهندس حبیبی درباره مشاهدات خود در روز ۲۸ مرداد می نویسد: (ساعت ۸ بیرون آمدم... از راه خیابان اسلامبول، شاه، قوام السلطنه جلوس داد و سوم اسفند به طرف منزل دکتر مصدق رفتم. تنها امر غیر عادلی که در ذهن من اثر گذاشت بودن عده ای پاسبان در چند نقطه بود.

ادامه دارد